



The Study of Identity Crisis in the Works of the Palestinian Storytellers (Case Study of *Rijal fi al_shams*, Ghasan Kanfani)

Yosra Shadman^{1*} | Haniyeh Saberi²

1. Corresponding Author, Assistant Professor of Arabic language and literature, Faculty of Literature, University of Alzahra, Tehran, Iran. Email: Y.shadman@alzahra.ac.ir
2. M.A student of Arabic language and literature, Faculty of Literature, University of Alzahra, Tehran, Iran. Email: Hanisz19921212@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 05/05/2020

Received in revised form:
15/07/2021

Accepted: 25/07/2021

Keywords:

Contemporary Fiction,
Identity Crisis,
Ghassan Kanafani,
Palestine.

Literature is one of the artistic genres in which the artist tries to express different issues of society in each era. Contemporary fiction has also been able to depict many of the problems of Arab societies. The occupation of Palestine is one of these issues; Literature has been able to play a part in expressing the aspirations of the Palestinians. Kanfani is a writer who was able to show his commitment to Palestine with his pen and blood. The novel "Rijal fi Al-Shams" is one of his prominent works in which the issue of identity is shown in various forms and Palestine with all its appearances is prominent. Kanfani has observed dangers to the Arab-Palestinian identity, which he has mentioned at the end of the story. Forgetting customs, people not paying attention to the fate of their country, the extravagant enemy of the occupier. are some of these crises that Kanfani has dealt with. In this research, an attempt is made to study and evaluate identity and identity crisis by descriptive-analytical method. The result of this study shows that Kanfani, in addition to eloquent language, used Palestinian slang to portray the suffering of Palestinians. The author depicts anti-Semitism in which Jews entered Palestine and drove Muslims out of their homes. He introduces religion as an identity. In the crisis of national identity, the author considers soil as one of the most important identities of each person and provides a picture of all the characters in the novel.

Cite this article: Shadman, Y. & Saberi, H. (2022). The Study of Identity Crisis in the Works of the Palestinian Storytellers (Case Study of *Rijal fi al_shams*, Ghasan Kanfani). *Journal of Research in Narrative Literature*, 11(1), 73-90.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.5297.1223



بررسی بحران هویت در آثار داستان‌نویسان فلسطینی (با تکیه بر رمان «رجال فی الشمس» غسان کنفانی)

یسرا شادمان^{۱*} | حانیه صابری^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران.

رایانامه: Y.shadman@alzahra.ac.ir

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران.

رایانامه: Hanisz19921212@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۴/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۳

واژه‌های کلیدی:

ادبیات داستانی معاصر،

بحران هویت،

غسان کنفانی،

فلسطین.

ادبیات، از مهم‌ترین گونه‌های هنری است که در آن هنرمند می‌کوشد مسائل مختلف جامعه را در هر دوران بیان کند. ادبیات داستانی دوره معاصر نیز توانسته است بسیاری از معضلات جوامع عربی را به تصویر بکشد. اشغال فلسطین از جمله این مسائل است که ادبیات توانسته سهم عظیمی از نقش خود را در بیان آمال فلسطینیان ایفا کند. «غسان کنفانی» (۱۹۳۶-۱۹۷۲م) نویسنده‌ای است که با قلم و خون خود توانست تعهدش به فلسطین را نشان دهد. رمان «رجال فی الشمس» از آثار مهم و برجسته اوست که در آن مسأله هویت با اشکال مختلف نشان داده شده و فلسطین با همه ظواهر آن، نمود بارزی دارد. کنفانی برای هویت عربی - فلسطینی خطرهای متعددی مشاهده نموده که در لابه‌لای سیر روایی داستان، به آن‌ها اشاره کرده است: فراموشی آداب و رسوم، عدم توجه مردم به سرنوشت کشور خود، دشمن زیاده‌خواه اشغالگر و... برخی از این بحران‌ها هستند که کنفانی به آن‌ها پرداخته است. در این پژوهش تلاش می‌گردد با روش توصیفی - تحلیلی، بحران هویت بررسی و ارزیابی شود. نتیجه این بررسی نشان از آن دارد که غسان کنفانی علاوه بر زبان فصیح، از زبان عامیانه فلسطینی برای به تصویر کشیدن درد و رنج فلسطینیان استفاده کرده است. نویسنده دین‌ستیزی را به تصویر کشیده که در آن یهودیان به فلسطین وارد شده‌اند و مسلمانان را از کاشانه خود بیرون ساخته‌اند. در واقع او دین را یک هویت معرفی می‌کند. نویسنده در بحران هویت ملی خاک را از مهم‌ترین هویت‌های هر شخص می‌داند و تصویری از تمامی شخصیت‌های رمان ارائه می‌دهد.

استناد: شادمان، یسرا و صابری، حانیه (۱۴۰۱). بررسی بحران هویت در آثار داستان‌نویسان فلسطینی (با تکیه بر رمان «رجال فی

الشمس» غسان کنفانی). پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۱(۱)، ۷۳-۹۰.



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه رازی

۱. پیشگفتار

ادبیات داستانی فلسطین پیش از سال ۱۹۴۸م چندان برجسته نبود و به همین سبب ناقدان ادبی توجه زیادی به آن نداشتند، اما با آغاز اشغال فلسطین، ادبیات داستانی این کشور توانست هر روز پویاتر و بالنده تر گردد. این حوزه از ادبیات فلسطین، توانسته است مسائل مختلف این دوره را از جمله: تبعید، ترور، شکنجه، سانسور، توحش، دشمن غاصب و... را همچون آئینه‌ای تمام‌نما، انعکاس دهد (ر.ک: عمر شاهین، ۱۹۸۸: ۱۱). غسان کنفانی (۱۹۳۶م-۱۹۷۲م) یکی از مهمترین داستان‌نویسان فلسطینی است که نقش برجسته‌ای در سیر تحول رمان‌نویسی فلسطین و بازتاب مضامین مقاومت در ادبیات آن کشور دارد. وی کوشیده است تا موضوعات مختلف مقاومت مانند درد و رنج فلسطینیان (تبعید، کشتار، فقر، شکنجه و...) و همچنین توحش و لجام گسیختگی رژیم اشغالگر را در آثار خود بازتاب دهد. یکی از این موضوعات، هویت فلسطینی و چالش‌های آن است که وی در آثار متعدد خود به‌ویژه «رجال فی الشمس» (۱۹۶۲م) به آن‌ها پرداخته است. در تحقیق حاضر تلاش شده است با روش توصیفی - تحلیلی، بحران هویت در رمان «رجال فی الشمس» بررسی شود. در این روش، ابتدا نمونه‌های مربوط به موضوع بیان شده، سپس به تحلیل نمونه‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

در رمان مورد پژوهش، هویت فلسطینیان در معرض کدام بحران‌ها قرار گرفته است؟

- مهم‌ترین بحران هویتی فلسطینیان که در رمان «رجال فی الشمس» نمود یافته کدام است؟

درباره هویت و بحران هویت در ادبیات، پژوهش‌هایی در قالب پایان‌نامه و مقاله انجام گرفته که

می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره نمود:

(۱) پایان‌نامه «بحران هویت در دیوان احمد عبدالمعطی حجازی»؛ نوشته فرخنده ارزن. در این پایان‌نامه نویسنده می‌کوشد ضمن تبیین مسائل مربوط به حوزه هویت، مهم‌ترین مؤلفه‌های بحران هویت را در دیوان شاعر، بررسی و ارزیابی کند.

(۲) پایان‌نامه «بررسی بحران هویت در شعر معاصر عراق» نوشته زهرا محمدرپور. در این پژوهش با گذری اجمالی بر تعاریف هویت از دیدگاه دانشمندان و متفکران، عناصر و ابعاد بحران هویت در اشعار شاعران نوگرای معاصر عراق همچون: نازک الملائکه، احمد مطر، عبدالوهاب بیاتی و سعدی یوسف، مطالعه و بررسی شده است.

(۳) مقاله «در جستجوی خویشتن، واکاوی بحران هویت در رمان ساقه بامبو براساس نظریه اریکسون» به

قلم علی افضلی و همکاران. در این مقاله به بررسی بحران هویت فردی و اجتماعی و نشانه‌های آن براساس نظریه اریکسون پرداخته شده، نمونه‌های عینی بحران هویت شخصیت‌ها بیان می‌شود.

(۴) مقاله «بررسی ابعاد گوناگون بحران هویت از دیدگاه شاعران نوگرا» نوشته معصومه نعمتی قزوینی و همکاران. در این مقاله سعی بر آن است که دیدگاه شاعران نوگرا عراق همچون: بدر شاکر سیاب، بیاتی، سعدی یوسف و بلند الحیدری در رابطه با بحران هویت و ابعاد مختلف آن نشان داده شود.

(۵) مقاله «بحران هویت شخصیت‌ها در رمان ویران می‌آیی» به قلم نجمه حسینی سروری. نویسنده این مقاله ضمن تحلیل رمان، بیان می‌دارد که شخصیت‌های داستان در جستجوی روایتی جدید از هویت خود هستند که از طریق گفتمان غالب خانواده شکل می‌گیرد. در عین حال که همان شخصیت‌ها در دست‌یابی به هویت خود ناتوانند.

(۶) مقاله «بحران هویت و هویت دینی» نوشته بهمن اکبری. نویسنده در این مقاله به تبیین مفهوم هویت و شاخص‌های بحران هویت و عناصر بحران‌ساز هویت پرداخته است.

با تأمل در پژوهش‌های انجام شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تاکنون پژوهشی در قالب کتاب، پایان‌نامه یا مقاله درباره هویت و بحران هویت در آثار غسان کنفانی نوشته نشده است. به همین دلیل پژوهش حاضر می‌تواند در نوع خود جدید بوده، بررسی آن، حائز اهمیت و درخور توجه باشد.

۱. هویت

هویت را می‌توان در دو قالب اصلی فردی و اجتماعی بررسی کرد. تأکید بر وجوه فردی هویت را بیشتر می‌توان در دیدگاه‌های روان‌شناختی و تأکید بر وجوه جمعی آن را در دیدگاه‌های جامعه‌شناختی ردیابی کرد. بر این اساس از دیدگاه روان‌شناسان و نظریه‌پردازان شخصیت، هر شخص پیوسته تجربیاتی می‌اندوزد و لایه‌های جدیدی بر هسته اصلی شخصیت خود می‌افزاید. آنگاه افزایش و تثبیت این لایه‌ها سبب شکل‌گیری هویت آدمی می‌شود (ر.ک: حاجیانی، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

هویت از نیازهای روانی انسان و پیش‌نیاز هرگونه زندگی اجتماعی است. اصولاً زندگی اجتماعی بدون وجود راهی برای دانستن اینکه دیگران کیستند و بدون نوعی درک از اینکه خود ما کیستیم، غیرقابل تصور است. آگاهی به وجود خود و پی‌بردن به کیستی و هویت خود از خلال ارتباط با دیگر جوامع و مردمان به‌دست می‌آید، اما گاهی این هویت بنا بر دلایلی دچار بحران می‌شود (ر.ک: داودی و ملکی، ۱۳۹۳: ۱۸). غسان کنفانی نویسنده‌ای است که شرایط بحرانی هویت کشور و هموطنانش را در داستان‌های خود به‌خوبی بیان کرده است. با مراجعه به کتب جامعه‌شناختی متعدد و مطالعه و بررسی

بحران‌های مختلف هویتی، بحران هویت در رمان «رجال فی الشمس» از ابعاد مختلف فرهنگی، دینی، اجتماعی و ملی قابل کنکاش و بررسی است. در این جستار مجال تحلیل و بررسی کامل همه نمونه‌ها نبوده، تنها به بررسی چند نمونه از بحران‌های هویتی اکتفا خواهد شد.

۲-۱. بحران هویت فرهنگی

هویت فرهنگی^۱ در اصطلاح مردم‌شناسی، عبارت است از خصوصیات و ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی یک جامعه مانند هنر موسیقی و ادبیات، زبان و رسوم و سنت‌های ملی و دینی، باورها و... که در طول تاریخ نشانگر تمایز آن جامعه با جوامع دیگر است. مثلاً فرهنگ ایرانی با همه گستردگی دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که آن را مشخص و از فرهنگ‌های دیگر جدا می‌سازد (ر.ک: طیبی، ۱۳۷۴: ۴۴-۴۵). زبان، یکی از مظاهر فرهنگی است که ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ دارد. «زبان، ظرف فرهنگ است؛ زیرا شامل تاریخ ملت، ادبیات آن از جمله شعر و نثر، میراث فرهنگی، علم و دانش است، بنابراین زبان مهم‌ترین عنصر ساختار فرهنگی یک ملت است که به فرد، وابستگی حقیقی به جامعه ملی می‌بخشد، زبان همان چیزی است که برای هر جامعه، نظام فرهنگی و تمدنی قرار می‌دهد که آن جامعه را از سایر جوامع، متفاوت می‌سازد» (عطیه، ۲۰۰۹: ۴۶).

غسان کنفانی به‌خاطر سلطه‌طلبی دشمن، علاوه بر زبان عبری، زبان عبری را نیز در آثار خود، فرا می‌خواند؛ زبانی که می‌بایست زبان ملی قوم یهود باشد. هرچند که با ملیت او در تضاد است؛ زیرا عبری، زبان تاریخی است که بیشتر متون مقدس و متون فرهنگی یهودیان با آن نوشته شده است. «آنان زبان عبری را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر احیای روحیه ملی یهودیان به‌شمار آوردند و آن را به فلسطین پیوند دادند. این سرزمین، از دیدگاه آنان، سرزمین اجدادیشان بود و زبان عبری، زبان دین و میراث یهودیشان. این‌گونه، زبان عبری از اهتمام عموم یهودیان بهره‌مند شد» (غرانعیوم، ۲۰۱۱: ۸۷).

با این حال، غسان کنفانی به زبان عبری در این آثار روایی متکی نیست، بلکه بر فرهنگ زبانی دیگری (الآخر)، از طریق افرادی که به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند، اشاره می‌کند؛ زیرا از لحاظ تاریخی ثابت شده که یهودیان در سراسر جهان پراکنده شده‌اند و این امر، به آنان این توانایی را داده است که به زبان انگلیسی، صحبت نمایند. غسان کنفانی این‌گونه، زبان عبری را با تقابل زبان انگلیسی

که همان زبان دوم عبری‌زبانان است، در معرض بحران می‌داند و این خطر را گوشزد می‌کند. این امر در رمان «رجال فی الشمس» به روشنی دیده می‌شود؛ آنجا که أسعد، از زوج یهودی می‌خواهد تا او را با خود، سوار کنند:

«فلما أوقف الزوج السيارة أطل هو من النافذة وكان يرتجف من فرط البرد، وكانت الزوجة خائفة منه، إلا أنه جمع ما في ذهنه ما تعلمه من اللغة الانجليزية، وقال: - لقد اضطر صديقي أن يعود إلى الإتشفور بالسيارة و تركني... قاطعه الرجل: - لا تكذب... أنت هارب من هناك لا بأس... سأوصلك إلى بعقوبه»^۱ (کنفانی، ۲۰۱۳: ۲۹).

در این نمونه، فرهنگ خود (الآنا) به استعمال فرهنگ دیگری (الآخر) پناه برده تا این گونه، ارتباط برقرار سازد و این ایجاد ارتباط در قالب زبان انگلیسی بوده، تا منظور خود را در مواجهه با زوج یهودی، تعبیر نماید و از آنان طلب کمک کند. و این بکارگیری زبان دیگری، در جهت نزدیک شدن به فرهنگ و هویت دیگری است، تا بتواند به خواسته و نیت خود دست یابد. غسان کنفانی، این گونه زبان عربی را در معرض تهدید می‌داند که کسانی غیر عرب‌زبان، وارد فلسطین شده، عرصه را بر این زبان، تنگ کرده، این بُعد هویت فرهنگی را در معرض بحران و تنگنا قرار داده‌اند. وی گاهی از کاربست لهجه عامیانه فلسطینی به عنوان یک هویت ملی، در رمان خود بهره برده است. هنگامی که اسعد، با دوستانش در مسیر تظاهرات هستند، با پلیس محلی که او نیز فلسطینی است، درگیر می‌شود و پلیس فریاد می‌زند:

«أخرجوه، وحينما كان في الممر سمع الشرطي القابض على ذراعه بعنف يقول: يلعن أبو هالبدلة ثم أطلقه فمضى يركض، عمه يريد أن يزوجه ابنته و لذلك يريده أن يبدأ لولا ذلك لما حصل على الخمسين ديناراً كل حياته»^۲ (همان: ۱۹).

۱. وقتی که شوهر اتومبیل را متوقف کرد، خودش از پنجره به بیرون نگاه کرد از شدت سرما می‌لرزید و زن از او می‌ترسید تا اینکه تمام آن چیزی را که از زبان انگلیسی آموخته بود در ذهن خود جمع کرد و گفت: دوستم مجبور شد که با عجله با ماشینش به تپه شماره ۴ برود و مرا این جا گذاشت... مرد وسط حرفش دوید و گفت دروغ نگو... تو از آنجا فرار کرده‌ای، مهم نیست سوار شو تو را به بعقوبه می‌رسانم (غریفی، ۱۳۹۷: ۳۷).

۲. او را بیرون کردند. در راه صدای پاسبان را که محکم به بازویش چسبیده بود شنید که با صدای آهسته می‌گفت لعنت بر پدر این لباس، بعد او را رها کرد و او، دوان دوان رفت. عمویش می‌خواهد دخترش را به او بدهد و به همین جهت از او می‌خواهد که شروع کند اگر به خاطر این نبود در تمام زندگی‌اش نمی‌توانست ۵۰ دینار به دست آورد (همان: ۸۱).

این گونه لهجه فلسطینی را که به طور روزمره با آن صحبت می کنند، برگزیده است. رمان های کنفانی نشان می دهد که هویت فرهنگی - زبانی، فرصتی برای عرضه هویت فلسطینی است.

۲-۲. بحران هویت دینی

هویت دینی از مهم ترین عناصر هویتی در داستان های کنفانی است که توسط شخصیت هایی در این داستان ها تداعی می شود که هر کدام از آنان، به دینی خاص منتسب است و نویسنده با دلالت های معنایی مختلفی به این ادیان، اشاره نموده است. در رمان «رجال فی الشمس» از استاد سلیم که به عنوان معلم به روستای یافا آمده، خواسته می شود که امام جماعت مسجد شود:

«وفی الديوانیة سأله أحدهم تلك الليلة: سوف تؤم الناس يوم الجمعة؟ أليس كذلك، أجب الأستاذ سلیم بيساطة: كلا إني أستاذ، ولست إماما، قال له المختار: و ما الفرق؟ لقد كان أستاذنا إماما... كان أستاذ كتاب. أنا أستاذ مدرسة.»^۱ (همان: ۹).

نویسنده معلمی را به تصویر کشیده که با وجود معلمی خود، از امامت نماز جمعه، سر باز می زند، گویا این نویسنده فلسطینی سعی دارد این گونه هویت دینی را نزد فلسطینیان به چالش بکشد. آن هم نزد طبقه ای که همه مردم از آن انتظار دارند که امام جماعت باشد. گویا این مسأله، یکی از بحران های هویت دینی نزد برخی از مردم فلسطین است، اما در ادامه، می بینیم که مردم به حال او غبطه می خورند؛ زمانی که قبل از سقوط روستا به دست یهودیان، از دنیا می رود:

«يا رحمه الله عليك يا أستاذ سلیم يا رحمه الله عليه، لا شك أنك ذا حظوة عند الله حين جعلك تموت قبل ليلة واحدة من سقوط القرية المسكينه في أيدي اليهود.»^۲ (همان: ۱۱).

در این دیالوگ ها به خوبی مشهود است که یافا توسط یهودیان تسخیر شده و این نزاع، نزاعی دینی و مذهبی نشان داده شده است؛ زیرا کنفانی می توانست به جای (سقوط القرية المسكينه في أيدي اليهود) از عبارت (سقوط القرية المسكينه في أيدي الصهاينة) یا (أیدی المحتلین) استفاده کند. اما کاملاً آگاهانه لفظ یهود را در متن ذکر نموده تا این گونه بحران هویت فرهنگی - دینی را گوشزد نماید.

۱. همان شب یکی از جماعت حاضر دی دیوانیه از او پرسید روز جمعه پیش نماز مردم می شوی؟ اینطور نیست؟ استاد سلیم در نهایت سادگی گفت: نه، من معلم هستم، پیش نماز نیستم کدخدا به او گفت: چه فرق می کند؟ معلم ما پیش نماز بود، او معلم مکتب خانه بود من معلم مدرسه هستم (همان: ۲۳).

۲. خدا تو را بیامزد استاد سلیم خدا بیامزدت بی تردید بخت یارت بود و عزیز خدا بودی که درست یک شب پیش از سقوط ده بیچاره به دست یهود، مردی... فقط یک شب... خداوندا نعمتی بزرگ تر از این هم هست؟ (غریفی، ۱۳۹۷: ۲۴).

از دیگر مظاهر هویت دینی، رحمت فرستادن بر میت است که این امر، جایز شمرده شده است. همان‌گونه که جایز است بر انسان زنده نیز، رحمت فرستاده شود و این به معنای دعای مغفرت برای وی نزد خداوند متعال است. همان‌گونه که دفن میت، واجب شده است. کنفانی، مردمی آواره را به تصویر کشیده که از دفن و ترحیم استاد سلیم غافل شده‌اند و این‌گونه یکی دیگر از مظاهر هویت دینی را رها کرده‌اند:

«صحيح أن الرجال كانوا في شغل عن دفنك وعن إكرام موتك، ولكنك على أي حال بقيت هناك... بقيت هناك وفرت على نفسك الذل والمسكنه، وأنقذت شيخوختك من العار يا رحمه الله عليك يا أستاذ سليم»^۱ (همان: ۱۱).

از جمله مظاهر هویت دینی، زمانی در این رمان، خود را نشان می‌دهد که ابو خیزران، رانندهٔ تانکر، خطاب به ابوالقیس می‌گوید:

«هل تتصور؟ إن هذه الكيلومترات المئته والخمسين أشبهها بيني وبين نفسي بالصرات الذي وعد الله خلقه أن يسيروا عليه قبل أن يجرى توزيعهم بين الجنة والنار... فمن سقط عن الصراط ذهب إلى النار، ومن اجتازه وصل إلى الجنة، أما الملائكة فهم رجال الحدود»^۲ (همان: ۶۵).

این مسئله از اعتقاد به دین اسلام و ایمان به ملائکه و روز قیامت سرچشمه می‌گیرد که ابو خیزران، از آن هیچ راه فراری نمی‌بیند و دیگر شخصیت‌های این داستان نیز به آنچه برای آنان مقدر شده، اعتقاد دارند، مقدراتی که آنان را به مرگ داخل تانکر در گرمای سوزان نیمروزی، فرا می‌خواند. کنفانی در این رمان، گاهی ستیزی دینی را به تصویر کشیده که در آن، یهودیان به فلسطین وارد شده، مسلمانان را از کاشانهٔ خود بیرون رانده‌اند و آنان را از حداقل امکانات محروم کرده‌اند؛ محرومیتی که تمام شخصیت‌های داستان را به تبعید اجباری سوق داده، آنان را به سوی کویت می‌کشاند که در این راه جان خود را از دست داده و این‌گونه شکست را با وجود تمام تلخی آن، می‌چشند.

۱. درست است که مردان نتوانستند تو را به خاک بسپارند و مرگ تو را گرمی دارند، اما در هر حال تا آنجا ماندی، آنجا ماندی، خودت را از ذلت و بدبختی خلاص کردی و سر پیری از ننگ نجات یافتی، خدا تو را بیامرزد استاد سلیم (همان).
 ۲. تصورش را بکن، پیش خودم می‌گویم که این ۱۵۰ کیلومتر راه، شبیه صراطی است که خداوند به مردان خویش وعده داده است تا قبل از اینکه آنها را بین بهشت و جهنم قسمت کند، بیمایند... هر کس از این صراط مستقیم افتاد به جهنم واصل می‌شود و هر کس آن را پیمود به بهشت می‌رود و باید گفت که در اینجا فرشته‌ها همان مأموران مرز هستند (همان: ۶۲).

۲-۳. بحران هویت اجتماعی

هویت اجتماعی، مجموعه‌ای از آداب و رسوم، تجارب، فعالیت‌ها و دانش‌های گوناگون است که هر ملتی در سرزمین خود آن را آزموده است. این تجارب، معارف و فعالیت‌ها می‌تواند در اشکال مختلف ادبی و هنری، بیان گردند. (محمود، ۲۰۰۸: ۱۸). یکی از مظاهر هویت اجتماعی، اعتقادات ملی است که منظور از آن مجموعه افکاری است که هر ملت با آن درباره جهان ماوراء الطبیعه می‌اندیشد و در واقع، از فکر مردم جامعه از راه کشف و الهام، سرچشمه می‌گیرد. این جهان‌بینی، ممکن است در نحوه پوشش، انواع خوراکی‌ها، شیوه جشن‌ها و سایر مراسم اجتماعی (عروسی، ترحیم و...) خود را نشان دهد و ممکن است شامل داستان‌های قومی، اسطوره‌ها، خرافات و تمام رفتارهای سنتی یک جامعه باشد (بن نعمان، ۲۰۰۹: ۸۲).

کنفانی سعی می‌کند جنبه‌هایی از هویت اجتماعی فلسطین را نشان دهد. در میان اعراب، رسم بر این است که پدر و بعد از او پسر بزرگتر، مسئولیت امرار معاش خانواده را بر عهده بگیرد. اما در اینجا، مروان؛ یکی از شخصیت‌های داستان که تنها ۱۶ سال دارد، مجبور است برای امرار معاش خانواده که رژیم اشغالگر آنان را در مضیقه اقتصادی قرار داده‌اند، فلسطین را ترک کند و برای کار به کویت برود. برادر بزرگتر او؛ زکریا که چند سالی است به کویت رفته، دیگر برای آنان، پولی نمی‌فرستد؛ زیرا در آنجا ازدواج کرده و از حمایت خانواده پدری در فلسطین، دست کشیده است. پدر نیز در فلسطین به‌خاطر آنکه خانه‌ای سیمانی داشته باشد، مادر مروان را طلاق داده، با دختری به نام شفیقه که یک پایش را در بمباران یافا از دست داده، ازدواج کرده است. مروان در نامه‌ای که از بصره برای مادرش می‌نویسد، می‌گوید:

«إن الرجل یرید أن یرتق فی شیخوخته لا أن یجد نفسه مجبرا علی إطعام نصف ذرینه من الأفواه المفتوحة... زکریا راح... زکریا ضاعت أخباره، من الذی سیطعم الأفواه؟ من سیکمل تعلیم مروان، وی شتری ملابس می و یحمل خبزا لریاض و سلمی و حسن؟ من؟»^۱ (کنفانی، ۲۰۱۳: ۴۲).

پدر مروان که با پیشنهادی فریبنده مواجه شده، خود و هویتش را در مقابل این پیشنهاد، در معرض

۱. و اینکه آدم سرگیری دلش می‌خواهد آرام و راحت باشد نه اینکه مجبور باشد که به نیم دوجین دهان باز غذا برساند مگر این را نمی‌گفت؟ زکریا رفت، از زکریا دیگر خبری نشد. خب چه کسی می‌تواند به این دهان غذا برساند؟ چه کسی درس مروان را تمام بکند و لباس‌های «می» را بخرد و برای ریاس و سلمی و حسن نان بیاورد؟ چه کسی؟ (همان: ۴۶ و ۴۷).

آسیب قرار می‌دهد. او که مدت‌هاست آرزوی خانه‌ای بزرگ را دارد، اکنون آرزویش در حال محقق شدن است:

«لقد عرض علیه صديقه التقديم والد شفيعه أن يتزوجها، قال له أنه يمتلك بيتا من ثلاث غرف في طرف البلد، دفعت ثمنه من تلك النقود التي جمعتها لها منظمة خيرية... فكر والدي بالأمر: لو أجزر غرفتين وسكن مع زوجته الكسحاء في الثالث، لعاش ما تبقى له من الحياة مستقرا غير ملاحق بأيا شيء، وأهم من ذلك تحت سقف من اسمنت»^۱ (همان: ۴۳).

پدر مروان، این‌گونه از هویتی فقیری که او را اسیر درد و رنج کرده، فرار می‌کند و به دنبال آن است که بقیه عمر خود را در ثروت و زیر سقفی سیمانی در رفاه باشد. به همین خاطر، هویت فردی و خانوادگی را رها کرده، زن اولش را به همراه فرزندانش رها می‌کند تا تنها خود در رفاه باشد. از دیگر عادات و سنت‌های فلسطینی، درباره شخصیت دیگری از داستان به نام أسعد، اتفاق می‌افتد که مجبور است با دختر عموی خود ازدواج کند:

«أحس الإهانة تجترح حلقه ورغب في أن يرد الخمسين دينارا لعمه... يزوج ندى من الذي قال إنه يريد أن يتزوج ندى؟ لمجرد أن أباه قرأ معه الفاتحة حين ولد هو وولدت هي في يوم واحد؟ إن عمه يعتبر ذلك قدرا، بل انه رفض منه خاطب قدموا ليتزوجوا ابنته، وقال لهم إنها مخطوبة»^۲ (همان: ۲۸).

۱. دوست قدیمی‌اش، پدر شفیه به او پیشنهاد کرد که با دخترش ازدواج کند و گفت در حوالی شهر بیک خانه سه اتاقه دارد، بهای خانه را از پولی که یک جمعیت خیریه برای او جمع کرده بود پرداخته، در عوض پدر شفیه فقط یک چیز می‌خواست که اینکه بار دخترش را، که پای راستش را هنگام بمباران یافا از دست داده بود، روی گرده شوهری بیندازد، او پایش لب گور بود و می‌خواست وقتی که در گورش آرمید از سرنوشت دخترش که چون پایش را از بالای ران بریده بودند، کسی او را نمی‌خواست، خیالش راحت باشد. پدرم پیش خودش فکر کرد اگر دو اتاق را اجاره می‌داد و با زن چلاقش در سومی سکونت می‌کرد، بی‌هیچ دردسری راحت و آسوده بقیه زندگی‌اش را به سر می‌آورد و مهم‌تر از این... زیر یک سقف سیمانی... (همان: ۴۷).

۲. احساس کرد که توهین بر گلویش زخم می‌زند و دلش می‌خواست آن ۵۰ دینار را به عمویش برگرداند و با تمام قدرتی که در بازو و کینه‌ای که در سینه دارد توی صورت او پرت کند، ندی را به زنی به او بدهد، چه کسی به او گفته که می‌خواهد با ندی ازدواج کند؟ فقط با این دلیل که وقتی او و ندی در یک روز به دنیا آمده بودند، پدر و عمویش آنها را برای هم عقد کردند، عمویش این کار را قضا و قدر می‌داند و به همین جهت صد خواستگار را که برای ازدواج با دخترش پیش قدم شده بودند جواب کرد و به آنها گفت که نامزد دارد (غریفی، ۱۳۹۷: ۳۶).

این آداب و رسوم قدیم است که بر سرنوشت افراد تأثیر گذاشته است، اگر اسعد به وعده ازدواج، پایبند نبود، مجبور نبود برای رسیدن به کویت، جان خود را از دست دهد. نمونه دیگر از مظاهر هویت اجتماعی در رمان «رجال فی الشمس» برپایی جشن‌هایی است که به آن‌ها اشاره شده است.

«نهض أبو الخيزران واقفا ثم اتجه إلى المطرة المعلقه خارج الباب و فتحها: سوف أقيم لكم حفلة غداء رائعه حين نصل... سأذبح دجاجتين».^۱ (همان: ۹۱).

یکی از ارزش‌های اجتماعی در میان اعراب، مهمان‌نوازی است و این مهمان‌نوازی در قالب برپایی مهمانی و پخت انواع غذاها، نمود پیدا می‌کند. در این بخش از داستان، ابوخیزران که کار قاچاق سه قهرمان داستان را بر عهده دارد، به آنان این وعده را می‌دهد که بعد از رسیدنشان به خاک کویت، برای آنان جشنی با حساب خود خواهد گرفت تا از این طریق، این هویت ریشه‌دار فلسطینی را پاس بدارد.

۲-۴. بحران هویت ملی

داستان‌نویسان فلسطینی سعی کرده‌اند در آثار خود، اشغال سرزمینشان را تهدیدی بزرگ برای هویت فلسطینی نشان دهند و از این رهگذر، زنگ خطر را به صدا درآورده‌اند. غسان کنفانی نیز در رمان «رجال فی الشمس»؛ هویت ملی که مالکیت زمین، اصلی‌ترین مؤلفه آن است، به‌عنوان اساس آوارگی و ریشه تمام مشکلات فلسطینیان معرفی کرده است. ابوقیس یکی از شخصیت‌های داستان است که دلش بیش از هر شخص دیگری با فلسطین گره خورده، ترک آنجا برایش سخت طاقت‌فرسا است:

«كل مره یرمی بصدرة فوق التراب یحس ذلك الوجیب كأنه قلب الأرض ما زال منذ أن استلقى هناك أول مره. حین قال ذلك مره لجاره الذی كان یشاطره الحقل، هناك فی الأرض التي تركها منذ عشر سنوات أجابة ساخرا: هذا صوت قلبك أنت تسمعه حین تلصق صدرک بالأرض ...»^۲ (همان: ۷)

۱. ابوخیزران برخاست بعد به طرف کیسه آب آویخته بر در ماشین رفت و باز شد وقتی رسیدیم نهار میهمان من هستید برایتان دو مرغ می‌کشم (همان: ۸۲).

۲. هر بار که سینه خود را بر خاک می‌افکند آن تپش را احساس می‌کرد آنچنان که گویی قلب زمین از آن زمان که برای اولین بار آنجا افکنده شده بود، آمده، از ژرف ترین ژرفای دوزخ، راه خویش را به دشواری به سمت نور می‌گشاید و وقتی که یک‌بار در آنجا، در سرزمینی که ۱۰ سال پیش آن را ترک کند این را به همسایه‌اش که در مزرعه با او شریک بود گفت. وی در پاسخ با تمسخر گفت: این صدای دل تو است که وقتی سینه را به زمین می‌چسبانی می‌شنوی (همان: ۲۱).

این امر بر تعلق خاطر او به آن خاک و سرزمین، دلالت دارد در حالی که این اشتیاق از او سلب شده است، ابوقیس در جواب تمسخر همسایه‌اش می‌گوید:

«أی هراء خبیث؟ والرأیحَةُ إِذْ ن تَلْک التی إِذَا تَنْشَقُّهَا مَاجَتْ فِی جِیبِنِی، ثَمَّ انْهَالتْ مِهُومَةٌ فِی عِرْوَقِهِ؟ کَلِمَا تَنْفَسُ رَایحَهُ الأَرْضِ وَهُوَ مُسْتَلَقٌ فَوْقَهَا خِیلٌ إِلَیْهِ أَنَّهُ یَتَنَسَّمُ شَعْرَ زَوْجَتِهِ حِینَ تَخْرُجُ مِنَ الحَمَّامِ، وَقد اغْتَسَلْتُ بِالماءِ البَارِدِ... الرَّایحَةُ إِبَاحاً»^۱ (همان: ۷).

وی خاک را از مقومات هویتش به‌شمار می‌آورد و آن را از عواملی می‌داند که با آن اظهار خوشبختی می‌کند. هنگامی که آن سرزمین را در تملک خود دارد؛ گویا تمام دنیا را در اختیار دارد. کنفانی، در مقابل شخصیتی همچون ابوقیس که هویتش را در گرو وجود فلسطین می‌داند، شخصیت‌هایی را به تصویر می‌کشد که هیچ‌گونه التزام و پایبندی نسبت به کشورشان ندارند و این‌گونه، بدون هویت و از راه غیرقانونی در کشورهای عربی مشغول کسب درآمد هستند. «ابوخیزران» از جمله این شخصیت‌هاست که خود ملیتی فلسطینی دارد، اما چپاول اموال فلسطینیان را حرفه خود قرار داده، کارش قاچاق انسان در دل تانکر از بصره به کویت است. ابوخیزران، راننده تانکر؛ همان شخصیتی است که قدرت مردانگی خود را از دست داده، کارش هدایت تانکری است که سه فلسطینی را قاچاق می‌کند. وی به‌خاطر حرص و طمع همچنین سخنان بیهوده با مرزبانان، درباره راقصه‌ای در بصره، آنان را در مخزن تانکر به کام مرگ کشاند (همان: ۵۵-۶۸).

ابوخیزران، شخصیت ملی‌گرای فلسطینی بوده است که در راه وطنش، مردانگی خود را از دست داده و بعد از آن حادثه به هیچ چیزی جز مال و ثروت نمی‌اندیشد:

«کان ابوالخیزران سابقاً بارعاً فقد خدم فی الجیش البریطانی فی فلسطین قبل عام ۱۹۴۸ أكثر من خمس سنین، وحين ترک الجیش وانظم إلی فرق المجاهدین، کان معروفًا بأنه أحسن سائق للسيارات الکبیرة یمکن العثور علیه، ولذلك استدعاه مجاهدو الطیرة لیتقود مصفحة عتیقه کان رجال القرية قد استولوا علیها إثر هجوم یهودی»^۲ (همان: ۵۵).

۱. چه مهملاتی، پس بورا چه می‌گفت؟ همان بویی که وقتی تنفس می‌کرد در پیشانی‌اش موج می‌گرفت و سراسیمه در رگ هایش جاری می‌شد، هرگاه افتاده بر زمین خاک را می‌بوید گمان می‌کرد که نسیم موی زنش را می‌بوید. آنگاه که بعد از شستشو با آب سرد از حمام بیرون می‌آمد و بر او گذر می‌کرد (همان: ۲۱).

۲. ابوخیزران راننده ماهری بود و قبل از سال ۱۹۴۸ بیش از پنج سال در ارتش بریتانیا در فلسطین خدمت کرده بود و وقتی که ارتش را ترک کرد و به گروه‌های مجاهدین پیوست معروف بود که بهترین راننده ماشین‌های بزرگ بود و به همین دلیل مجاهدین طیره از او خواستند تا رانندگی تانک زره‌پوش کهنه‌ای را که مردان قریه بر اثر هجوم یهودیان به آن دست یافته بودند بر عهده بگیرد (همان: ۵۶).

ابو خیزران در همین جنگ‌ها بمبی میان پایش منفجر شد و مرد بودنش را از دست داد، او کسی بوده که تا سرحد مرگ، برای هویتش جنگیده است:

«كان يركض مع عدد من الرجال المسلحين حين تفجرت جهنم أمامه، فسقط على وجهه... هذا كل شيء، والآن الألم الفضيع مازال يعوص بين فخذه والضوء المستدير الضخم معلق فوق عينيه، وهو يحاول أن يرى الأمور والأشخاص مضيئاً جفنيه قدر ما يستطيع... وفجأة خطر له خاطر أسود فبدأ يصيح بجنون ليس يذكر ما قاله حينذاك، ولكنه أحس بيد تطبق فمه بعنف...»^۱ (همان: ۶۷).

این گونه بود که فلسطین را به قصد کویت ترک کرده، اکنون میان عراق و کویت، به کار قاچاق فلسطینیان مشغول بود. از دست دادن زندگی برای وی، راحت تر از فقدان مردانگی بود:

«الموت أفضل. والآن مرت عشر سنوات على ذلك المشهد الكريه، مرت عشر سنوات على اليوم الذي اقتلعوا فيه رجولته منه، لقد عاش هذا الذل يوماً وراء يوم و ساعة إثر ساعة مضغه مع كبريائه واقتناده كل لحظة من لحظات هذه السنوات العشر، ورغم ذلك لم يعتاده قط عشر سنوات طوال، وهو يحاول أن يقبل الأمور، ولكن أيه أمور أن يعترف ببساطه بأنه ضيع رجولته في سبيل الوطن، وما النفع لقد ضاعت رجولته وضاع الوطن، وتبا لكل شيء في هذا الكون الملعون»^۲ (همان: ۶۸).

۱. همراه تعدادی از مردان مسلح می‌دوید که یک‌باره جهنمی جلوی او منفجر شد و با صورت افتاد، همه‌اش همین بود و حالا آن درد جانکاه همچنان میان دو رانش پنهان بود و آن نور تند چراغ گرد بر فراز چشم‌های او بیخسته بود و او در حالی که چشم‌هایش را تا آنجا که می‌توانست تنگ کرده بود، تلاش می‌کرد تا به امور و آدم‌ها نگاه کند ناگهان خاطره‌ای سیاه را به یاد آورد و به همین جهت دیوانه‌وار فریاد سرداد. یادش نمی‌آمد که در آن موقع چه گفته بود، اما حس کرد که دستی به شدت روی دهانش فشار می‌آورد (غریفی، ۱۳۹۷: ۶۴ و ۶۵).

۲. در هر حال این بهتر از مرگ است. نمی‌دانست که وقتی از میان دندان‌ها و دست لرج روی دهانش فریاد زد صدای او را شنیدند یا نه، یا اینکه صدایش در گلویش گم شد؛ چرا که در هر حال این صدا را چنان که گویی انسانی دیگر در گوشش فریاد می‌زد، نه، مرگ بهتر است و حالا ده سال از آن ماجرای نفرت‌آور گذشته است، ده سال از آن روزی که در آن مردانگی‌اش را از او گرفتند می‌گذرد این ننگ را روزه‌روز و ساعت به ساعت زیست و همراه غرورش آن را مزه مزه کرد و در طول این ده سال لحظه به لحظه آن را از دست داد، با این همه هرگز به آن عادت نکرده، هرگز آن را نپذیرفت. ده سال تمام سعی می‌کرد که اوضاع و احوال را بپذیرد، اما کدام اوضاع؟ که خیلی ساده اعتراف کند که مردانگی‌اش را در راه وطن از دست داده بود؟ چه فایده مردانگی‌اش را از دست داد و هم وطن از دست رفت و در این دنیای لعنتی همه چیز نابود شد (همان: ۶۵).

به این ترتیب او از زیر بار هویتش شانه خالی می‌کند. ابوخیزران دیگر به خاطر فلسطین، نمی‌تواند ازدواج کند و تشکیل خانواده بدهد و این حالتی است که دیگر جز خودش (آنا) را نمی‌بیند و به ما (نحن) به‌عنوان فلسطینی که هویت اوست، اعتنایی ندارد. او پول را بر هویتش ترجیح می‌دهد و قاچاق انسان را به‌عنوان شغل خود برمی‌گزیند. با سه شخصیت داستان در بصره آشنا می‌شود و آنان را داخل مخزن آب تانکر مخفی می‌سازد تا به کویت ببرد و بعد از آنکه متوجه مرگ آنان می‌شود، متأثر گشته، با این حال با آنان همچون یک هموطن برخورد نمی‌کند و اجساد را میان زباله‌ها رها ساخته، ساعت مچی، پول و... آنان را می‌برد. شاید کنفانی، به‌صورت نمادین شخصیتی فلسطینی را برای قاچاق فلسطینی‌ها انتخاب کرده، تا از این طریق، ابوخیزران را نمادی از رهبران فلسطینی قرار دهد که هیچ تمایلاتی جز حبّ مال نداشته، آن را بر هر چیزی حتی فلسطین و مردم آن ترجیح داده‌اند.

۲-۵. بحران هویت فردی

رمان «رجال فی الشمس»، داستانی است نمادین و واقع‌گرا. این داستان علاوه بر مطرح‌نمودن مسأله هویت و بحران‌های فرا روی آن در قالب هویت ملی، فرهنگی، اجتماعی از هویتی دیگر نیز سخن به میان آورده است؛ هویتی که با تک تک افراد جامعه از جمله شخصیت‌های رمان همراه است. کنفانی هر کدام از شخصیات داستان را نمادی از جامعه بحران‌زده فلسطین قرار داده که هویتی دارد و این هویت فردی در معرض بحران قرار گرفته است. در این قسمت به تحلیل هویت هر یک از شخصیت‌های داستان خواهیم پرداخت.

۲-۵-۱. ابوخیزران

ابوخیزران از شخصیت‌های اصلی رمان است که دچار بحرانی شدید شده است. او در مَنولوگ‌هایی که در داستان دارد، شدت این بحران را نشان می‌دهد:

«عشر سنوات طوال و هو یحاول أن یقبل الأمور، ولكن أیة أمور؟ أن یعترف ببساطة أنه ضیع رجولته فی سبیل الوطن؟ وما النفع؟ لقد ضاعت رجولته وضاع الوطن و تبا لكل شیء فی هذا الكون الملعون...»^۱ (همان: ۶۸)

۱. ده سال تمام سعی می‌کرد که اوضاع و احوال را بپذیرد، اما کدام اوضاع؟ که خیلی ساده اعتراف کند که مردانگی‌اش را در راه وطن از دست داده بود؟ چه فایده مردانگی‌اش را از دست داد و هم وطن از دست رفت و در این دنیای لعنتی همه چیز نابود شد (همان).

این منولوگ رهبر و لیدر سفیر مرگ، ابوخیزان است؛ شخصی در مانده و ناتوان که هیچ اعتنایی به سرنوشت کشور و هموطنانش ندارد. ابوخیزان نمادی است از خودخواهی رهبران فلسطینی که توان تصمیم گیری برای آینده کشور را ندارند و در روشنایی روز، فلسطینیان را به مسلخ می‌برند، اما همواره بر این باورند که رهبرانی توانمند هستند:

«كان ابو الخيزران سائقاً بارعاً... كان معروفاً بأنه أحسن سائق للسيارات الكبيرة يمكن العثور عليه، ولذلك استدعاء مجاهدو الطيرة ليقود...»^۱ (همان: ۵۵).

این می‌تواند بهترین نمونه برای توهم رهبریت ابوخیزان باشد؛ توهمی که از سوی خود و مردم و مبارزان فلسطینی ایجاد شده است. این توهم، هویت مردانگیش را گرفته، باعث شده مردمش در حصار تنگ و نفوذناپذیر، در تحریم و محرومیت، مرگ را ترجیح دهند، بدون آنکه حرکتی نمایند یا صدای اعتراضی از آنان بلند شود: «لماذا لم تفرعوا جدران الخزآن؟ لماذا؟ لماذا؟»^۲ (همان: ۱۰۹).

کنفانی، ناتوانی ابوخیزان را حتی قبل از نکت ۱۹۴۸م، نشان داده است. زمانی که سربازی بریتانیایی بر صورت او تف می‌کند: «بصق علی وجهه، ولکنه لم يتحرك فيما أخذت البصقة تسيل ببطء نازلة من جبينه»^۳ (همان: ۸۹). مصلحت اندیشی ابوخیزان، از همین تظاهرات مشهود است. او نه برای جان فشانی در راه وطن، بلکه به منظور دیگری در این تظاهرات شرکت کرده است. او به خاطر دستیابی به پانزده دینار که عمویش در قبال ازدواج با دخترش از او طلب کرده بود، در این تظاهرات شرکت کرده. با وجود تمام سختی‌ها و فشارهایی که بر ابوخیزان وارد شده، اما از رذایل و پستی‌هایش در حق مردم فلسطین، دست نکشیده است. از جمله دروغ گفتنش درباره راقصه‌ای به نام کوب، ادامه تجارت با جان فلسطینیان و حتی چپاول پول و وسایل شخصی آنان. تمام شواهد در این داستان از فریب خوردگی ابوخیزان حکایت دارد. وی در گفت‌وگوی طولانی با اسعد، سعی دارد این باور را در او ایجاد نماید که در کار قاچاق، بهتر از مرد چاقی است که قصد داشت آنان را از راه بیابان

۱. ابوخیزان راننده ماهری بود و قبل از سال ۱۹۴۸، بیش از پنج سال در ارتش بریتانیا در فلسطین خدمت کرده بود و وقتی که ارتش را ترک کرد و به گروه‌های مجاهدین پیوست معروف بود که بهترین راننده ماشین‌های بزرگ بود و به همین دلیل مجاهدین طیره از او خواستند تا رانندگی تانک زره‌پوش کهنه‌ای را که مردان قریه بر اثر هجوم یهودیان به آن دست یافته بودند بر عهده بگیرد (همان: ۵۶).

۲. چرا بر دیوار مخزن نکوبیدید؟ چرا نگفتید؟ چرا؟ (همان: ۹۴).

۳. آب دهانش را به صورتش تف کرد، اما چون تف به آرامی روی پیشانی‌اش می‌ریخت، تکان نمی‌خورد (همان: ۸۱).

به کویت ببرد، اما با وجود تمام تعریف و تمجیدهای ابوخیزران از خود، سرانجام نتوانست که به عهد خود، وفادار باشد و این حکایت رهبران فلسطینی است که ادعا می‌کردند هویت از دست رفته را برمی‌گردانند و در صف اول در مقابل اشغالگران، خواهند ایستاد. ابوخیزران کسی است که علاوه بر از دست دادن قدرت جنسی که بخشی از هویت مادی او به‌شمار می‌رود، هویت اخلاقی خود را نیز از دست داده است؛ شخصی است که صداقت و جوانمردی را در راه کسب مال از دست داده و به دروغ و نامردی و تجارت جان انسان‌ها، روی آورده است. برخی از ناقدان، بر این باورند که هر سه شخصیت داستان، خود در اوج آزادی عمل، پذیرفته‌اند که با ابوخیزران همسفر شده، به داخل تانکر وارد شوند و ابوخیزران، مسئول مرگ آنان نیست.

۲-۵-۲. ابوقیس

از دیگر شخصیت‌های داستان، «ابوقیس» است. وی نمادی است از هویتی زجر دیده در سرزمینش که به آنجا عشق می‌ورزد. ابوقیس علاقه بسیاری به فلسطین دارد که در آنجا، خانه و باغ زیتون خود را از دست داده است. او حتی زمانی که در عراق است، تپش خاک فلسطین را احساس می‌کند. ابوقیس، شخصیتی است که به‌طور کامل، در گذشته به جامانده است؛ به خانه و باغ زیتونش فکر می‌کند که اشغال شده‌اند؛ به دخترش (حسنا) که تنها دو ماه داشت و بر اثر ضعف و لاغری از دنیا رفت و کلاغ شومی که همچنان بر فراز سرشان، می‌چرخد. او در منولوگ‌هایی که با خود دارد، از وضعیت پیش‌آمده بعد از اشغال، احساس خواری و ذلت می‌کند و یک دوره ده ساله، برای او لازم بوده، تا این سوگ‌نامه را باور کند. سوگ‌نامه‌ای که در آن فقدان آنچه را که داشته، پذیرد. ابوقیس، نماد هویتی فردی (آنا) است، هویتی فلسطینی که عاجز و ناتوان گشته و نمی‌تواند گامی در جهت آزادسازی فلسطین بردارد و هویت بر باد رفته‌اش را بازیابد و منتظر است که خانه و باغ زیتون را به او بازگردانند بدون آنکه خود گامی در این راه بگذارد، وی در نهایت مرگ در تانکر را به شهادت و جان‌فشانی در راه فلسطین، ترجیح داده است.

۲-۵-۳. أسعد

«أسعد» جوان مبارز فلسطینی است که در راه استقلال، آزادی و هویت سرزمینش تحت تعقیب است، اما در نهایت هویت خود را رها کرده، راهی کویت می‌شود. او نماد مبارزانی است که در ابتدای امر، جنگیدند تا سرزمین خود را دوباره پس گیرند، اما در نهایت، تسلیم این اوضاع و بی‌هویتی به‌وجود

آمده، شدند. أسعد بعد از آنکه ابوالعبد به او خیانت نمود و او را به مرز نرساند، دیگر به هیچ کسی اعتماد ندارد و به طور مداوم با ابوخیزران در حال رایزنی و مذاکره است. او در جریان عبورش از بیابان، موش‌های بزرگی دیده و به خوبی می‌داند که راهنمای آنان (ابوخیزران) یکی از آن موش‌های بزرگ است و هر لحظه ممکن است آنان را در صحرا، رها سازد. او نماد مردان مذاکره‌کننده‌ای است که بیم آینده داشته، اما راهی برای بازگشت به گذشته ندارند.

۲-۵-۴. مروان

مروان، نوجوانی فلسطینی است که ۱۶ سال بیشتر ندارد؛ به خاطر وضع بدی که خانواده‌اش به آن گرفتار شده‌اند، قصد دارد به کویت برود و از آنجا برای آنان، پول بفرستد و حمایتشان کند. مروان، تصویری است از هویت (أنا) فلسطینی که بی‌پروا در آینده گام می‌گذارد، بی‌آنکه به آینده فکر کند. او نماد شخص ناتوانی است که بعد از سیلی شخص چاق، نتوانست از خود دفاع کند: (عبثاً می‌محاوله یقوم بها لترمیم کرامته)^۱ (همان: ۳۷). مروان، میان ترس و امید زندگی می‌کند، او مولود شرایطی است که خانواده‌اش برای او فراهم آورده‌اند و اکنون از آن می‌گریزد. مروان، همان حالت قصور و درماندگی فلسطینیان است که به جای رویارویی با آن، از آن فرار می‌کنند.

۳. نتیجه

هویت و بحران هویت در رمان *رجال فی الشمس* در دو بعد جمعی و فردی قابل بررسی است؛ بعد جمعی آن شامل ابعاد فرهنگی، دینی، اجتماعی و ملی است. در بحران هویت فرهنگی؛ زبان یکی از عناصر اساسی فرهنگ عربی - فلسطینی رمان *رجال فی الشمس* است. کنفانی علاوه بر زبان فصیح، از زبان عامیانه برای به تصویر کشیدن درد و رنج فلسطینیان استفاده کرده است. وی به خاطر سلطه‌طلبی دشمن، زبان عبری را نیز در اثر خود، فرا می‌خواند. همچنانکه بر فرهنگ زبانی دیگری (الآخر) از طریق افرادی که به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند، اشاره می‌کند. در بحث بحران هویت دینی؛ کنفانی دین را یک هویت و بی‌دینی را بحران معرفی می‌کند. وی گاهی ستیزدینی را به تصویر کشیده که در آن، یهودیان به فلسطین وارد شده‌اند و مسلمانان را از کاشانه خود بیرون رانده، آنان را از حداقل امکانات محروم کرده‌اند؛ محرومیتی که تمام شخصیت‌های داستان را به تبعید اجباری سوق داده است.

۱. تلاش برای بازگرداندن عزت نفس و غرورش بیهوده است (همان: ۴۲).

در بحران هویت اجتماعی؛ تأثیر آداب و رسوم بر زندگی اجتماعی از مظاهر بحران هویت اجتماعی است که نویسنده با بیان شخصیت‌های مختلف به بررسی هر کدام از این آداب و رسوم پرداخته است. در بحث بحران هویت ملی؛ هویت ملی از مهم‌ترین عناصر هویتی نزد هر شخصی است. در «رجال فی الشمس»، هر شخصی به فلسطین عشق می‌ورزد، اما بعد از مدتی، این عشق جای خود را به بی‌خیالی و تجارت و ترجیح منافع شخصی می‌دهد. بنابراین شاید بتوان بحران هویت ملی را به‌عنوان مهم‌ترین بحران در رمان دانست. علاوه بر هویت جمعی، هر یک از شخصیت‌های رمان، هویتی فردی دارند که به خطر افتاده است.

کتابنامه

ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم الأنصاری. (۱۹۹۰). «لسان العرب». بیروت: دار صادر للطباعة. ابومطر، أحمد. (۱۹۹۰). الروایة فی الأدب الفلسطینی، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر. آلن، روجر. (۱۹۱۶). الروایة العربیة (مقدمة تاریخیة و نقدیة)، الطبعة الأولى، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.

ابن نعمان، احمد. (۲۰۰۴). هذه هی الثقافة، الجزائر: دار الأمة.

الجزجانی، الشریف علی بن محمد بن علی. (۱۹۹۸م). التعریفات. بیروت: دار الكتاب العربی.

حاجیانی، ابراهیم. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی هویت ایرانی، چاپ اول. تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

طیبی، حشمت‌الله. (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

عبود، عبدالغنی. (۱۹۸۰م). العقیده الإسلامیة والأیدیولوجیات المعاصرة، سلسلة الإسلام وتحديات العصر،

الكتاب الأول، ط ۲. القاهرة: دار الفكر العربی.

عطیه، محمد عبدالرؤف. (۲۰۰۹). التعليم و أزمة الهوية الثقافية، ط ۱. القاهرة: مؤسسة طيبة للنشر و التوزيع.

عمر شاهین، احمد. (۱۹۸۸). رحلة الروایة الفلسطینیة، مجلة القاهرة، العدد ۸۳. صص ۱۱ تا ۱۷.

غرانتغیوم، جلیبر. (۲۰۱۱م). اللغة و السلطة و المجتمع فی المغرب العربی، ترجمه: محمد أسلم، ط ۱. إفريقيا

الشرق: الدار البيضاء المغرب.

غریفی، عدنان. (۱۳۹۷ش). مردان در آفتاب، چاپ اول. تهران: افراز.

کنفانی، غسان. (۲۰۱۳). رجال فی الشمس، بیروت: منشورات الرمال.

محمود، حسنی. (۲۰۰۸م). الضفة الأخری (دراسات فی الثقافة و الأدب)، ط ۱. عمان/الأردن: دار وائل للنشر،

۱۸.

وادی، فاروق. (۱۹۸۱). مدخل تاریخی للروایة الفلسطینیة. مجلة شؤون فلسطینیة، كانون الثاني (ینایر)، العدد ۱۱۰،

وادی، فاروق. (۱۹۸۱). ثلاث علامات فی الروایة الفلسطينية (غسان کنفانی، امیل حبیبی، جبرا ابراهیم جبرا)، الطبعة الأولى، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

اکبری، بهمن. (۱۳۸۷). «بحران هویت و هویت دینی». مجله بیک نور، دوره ۶، شماره ۴، صص ۲۱۹-۲۳۱.
داودی، ابراهیم؛ ملکی، عباس. (۱۳۹۳). «بحران هویت و تأثیر آن بر امنیت فرهنگی و اجتماعی»، فصلنامه مطالعات حفاظت و امنیت انتظامی، سال نهم، شماره سی ام، صص ۱۷-۴۱.

References

- Ibn Manzoor, Jamaluddin Muhammad bin Makram Al-Ansari. (1990). "The language of the Arabs." Beirut: Dar issued for printing.
- Abu Matr, Ahmad. (1990). *Narration in Palestinian Literature*, Beirut: Arab Foundation for Studies and Publishing.
- Allen, Roger. (1916). *Arabic Narrative (Introduction to History and Criticism)*, First Edition, Beirut, Arab Foundation for Studies and Publishing.
- Ibn Numan, Ahmad. (2004). *This is the culture*, Algeria: Dar Al-Ummah.
- Al-Jorjani, Al-Sharif Ali bin Muhammad bin Ali. (1998). *Definitions. Beirut*: Dar Al-Kitab Al-Arabi.
- Hajjani, Ibrahim. (2009). *Sociology of Iranian Identity*, First Edition. Tehran: Strategic Research Institute.
- Tabibi, Heshmatollah. (1374). *Sociology and Anthropology of Tribes and Nomads*. Tehran: University of Tehran Press.
- Abboud, Abdul Ghani. (1980 AD). *Islamic Belief and Contemporary Ideologies*, Series of Islam and the Challenges of the Age, First Book, 2nd Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi.
- Atiyah, Mohammad Abdul Rauf. (2009). Education and training in the field of culture, I 1. Cairo: Good Foundation for Publishing and Distribution.
- Omar Shahin, Ahmad. (1988). The Path of the Palestinian Narrative, Cairo Magazine, Number 83. pp. 11-17.
- Gharanghium, Jalbir. (2011). *Language and Sovereignty and the Assembly in the Western Arabian*, translated by Muhammad Aslim, I 1. East Africa: Western Maghreb.
- Gharifi, Adnan. (1397). *Men in the Sun*, First Edition. Tehran: Afraz.
- Kanfani, Ghassan. (2013). *Men in the Sun*, Beirut: Al-Ramal Publications.
- Mahmoud, Hassani. (2008) *Al al Okhra* (darasat fi al Saghafeh va al Adab), Oman/Ordon: Dar Vael anashr, 18.
- Wadi, Farooq. (1981). "Historical Entry for Palestinian Narrative". *Journal of Palestinian Affairs*, Second Center (Yenir), Number 110, pp. 62 - 84
- Wadi, Farooq (1981). *Three Signs in the Palestinian Narrative* (Ghassan Kanfani, Emil Habibi, Jabra Ibrahim Jabra), First Edition, Beirut: Arab Foundation for Studies and Publishing.
- Akbari, Bahman. (1387). "The Crisis of Identity and Religious Identity." *Peyk Noor Magazine*, Volume 6, Number 4, pp. 219-231.
- Davoodi, Ebrahim; Maleki, Abbas (1393). "Identity Crisis and Its Impact on Cultural and Social Security", *Quarterly Journal of Security and Law Enforcement Studies*, Ninth Year, No. 30, pp. 17-41.